

تحول مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی تامس هابز و جان استوارت میل

خشایار بوربوری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

Email: Kbourbouri@yahoo.com

چکیده

در مقاله حاضر به بررسی تطبیقی آرا و نظرات دو تن از برجسته ترین فیلسوفان سیاسی دوران مدرن غرب یعنی تامس هابز و جان استوارت میل خواهیم پرداخت. در این گفتار چند مفهوم اساسی و زیر بنایی را که نزد هر دو فیلسوف مشترک می باشد، مورد توجه و بررسی قرار خواهیم داد: مفاهیم و مضامینی چون "وضع طبیعی" (state of nature)، "قرارداد اجتماعی" (social contract)، "حاکمیت" (sovereignty)، "حق طبیعی" (nature right) و بالاخره مفهوم "آزادی" را با عنایت به مفاهیم و مقولات فوق الذکر بررسی و تحلیل خواهیم کرد. مفهوم وضع طبیعی نزد هابز با نگرش منفی و بدبینانه به انسان مورد تحلیل قرار گرفته است: انسان به عنوان موجودی خودخواه، خودپسند، که همواره به فکر منافع و مصالح شخصی و فردی خود و نزدیکانش است؛ تحت تأثیر و حرکت انگیزه ها و سائق هایی چون ترس، قدرت، شکوه، حرص و طمع قرار دارد. در وضع طبیعی مورد نظر هابز با برابری سیاسی همگان سروکار داریم؛ چیزی به نام صحیح یا غلط، عادلانه یا ناعادلانه وجود ندارد. جان استوارت میل از دیگر اندیشمندان غربی اذعان می دارد که عدم آزادی به مثابه نبود عقل است و از این لحاظ میان آزادی و عقلانیت رابطه تنگاتنگی ترسیم می نماید و غیبت آزادی را به مثابه رهایی از عقل می داند.

کلمات کلیدی: آزادی، وضع طبیعی، قرارداد اجتماعی.

مقدمه

مفهوم آزادی بیش از هر مفهوم و مقوله دیگر در تاریخ اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی حائز اهمیت و برجستگی بوده است. بطوریکه از دیرباز تاکنون همواره مورد توجه فیلسوفان سیاسی، نظریه پردازان و اندیشمندان سیاسی قرار گرفته است. دلیل عمده این عنایت و توجه و اقبال به این مفهوم اولاً اهمیت، ضرورت و جایگاه برجسته آن در حیات فردی و اجتماعی انسان ها و نقش و کارویژه های اساسی آن در نظام های سیاسی در جوامع مختلف است. از سوی دیگر خصلت و کاراکتر

نظری و مفهومی (conceptual) و فلسفی این مقوله از چنان اهمیت و موقعیت و پیچیدگی‌های نظری برخوردار است که ضرورت توجه و تحلیل این مفهوم را چند برابر می‌کند. از زمان یونان باستان تا امروز بخش اعظم سیاستمداران، رهبران اجتماعی، فیلسوفان و متفکران سیاسی همواره به نوعی در پیوند و درگیر بودن با آن بوده و هستند. آزادی، دیدگاهی است که در سطح بسیار وسیع و گسترده‌ای شایع بوده و همواره شمار بسیار وسیعی از آدم‌ها در این باور سهیم‌اند. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این واقعیت شود که آزادی مبارزه مفهومی و نظری خوب ولی همیشگی و بی‌نتیجه‌ای است که بین کسانی رخ می‌دهد که می‌کوشند تا ما را ترغیب و تشویق کنند که ارزیابی مورد نظرشان درباره سرشت آزادی را بپذیریم. اما همواره در میان متفکران بحث و مناقشه در خصوص و اهمیت آزادی بسیار داغ بوده است: در حالیکه بسیاری از نویسندگان و نظریه پردازان سیاسی و فیلسوفان سیاسی بر اهمیت و ضرورت اجتناب ناپذیر و غیر قابل انکار آزادی تاکید و تصریح دارند؛ برخی دیگر از نویسندگان بر این عقیده‌اند که به هر حال می‌دانیم آزادی چیست، اما آنچه که انسان (یا بنی بشر بطور عام) به آن نیاز دارد و برایش ضرورت اولی و تام و تمام دارد نه آزادی بلکه نظم، امنیت، رهبری و روشنگری است. نخستین توجیه و دفاع "نظری و فلسفی" از این دیدگاه را افلاطون در کتاب جمهوری ارائه کرد؛ از نظر افلاطون، آزادی سیاسی هدف و غایت نظام‌های دموکراسی بود که بی‌تردید دیر یا زود به حذف و از میان برداشته شدن کنترل و نظارت بر فعالیت‌های افراد یا کل جمعیت منجر می‌شد. این امر به حاکمیت عوام فریبان و دروغگویان و ریاکاران می‌انجامد که با ظرافت و آرامی راه ستم‌گری و استبداد را در پیش می‌گیرند و قدرت مطلقه و خودکامه را بر اتباع خود تحمیل می‌کنند. جایگاه و منزلت افلاطون در مقام سرچشمه و منشأ اصلی فلسفه غرب در نحوه و نوع برخورد وی در پیوند زدن این خصومت علیه آزادی سیاسی با دفاع از این دیدگاه تثبیت و تأیید می‌شود که تنها کنش فضیلت‌مندانه و مبتنی بر پاکیزگی و پارسایی کاملاً داوطلبانه و اختیاری است - استدلالی که مورد توجه نظریه پردازان آزادی‌دورنی یا آزادی اخلاقی قرار گرفته است.

کلیات فلسفه سیاسی تامس هابز

هابز در میان فیلسوفان انگلیسی از چند دیدگاه‌مقامی یگانه دارد، یکی آنکه نخستین رساله منظم را در علم سیاست به زبان انگلیسی نوشته، دوم آنکه روشی تازه در مطالعه امور سیاسی برگزیده، سوم آنکه با دلیل و برهان، و نه مانند ماکیاول با شاهد آوردن تاریخ، از استبداد دفاع کرده است و چهارم آنکه تعصب و قاطعیتی که در بیشتر عقاید او پیداست با آنچه از مزاج معتدل و سازشکار و آسانگیر خواص انگلیسی می‌شناسیم تفاوت فاحش دارد. به علاوه اگرچه اندیشه‌های او هیچ‌گاه بر سیر تحولات سیاسی انگلستان مؤثر نشد و دولت و ملت برخلاف آنها رفتار کردند لیکن پیشرفت تفکر سیاسی در انگلستان و بلکه در غرب در قرون اخیر به طور غیر مستقیم به او مدیون است زیرا بیشتر عقایدی که در فلسفه سیاسی از قرن هفدهم به بعد در غرب عنوان شده در رد اندیشه‌های او آمده است. هابز معتقد است که قوانین اجتماعی ساخته ذهن و اراده خود افراد و نشانه چاره جویی ایشان برای حل مسائل اجتماعی است، برخلاف قوانین طبیعی که به نظر او نمودار فرمانهای الهی است. ولی این قوانین طبیعی نیز طوری است که اگر خدایی هم در جهان نبود باز انسان‌ها به رعایت آنها ناگزیر بودند. این بخش

از اصول عقاید هابز یادآور آراء ماکیاول است، علیرغم آنکه ماکیاول فلسفه جامع و مشخصی درباره حکومت نیاورده است اما هابز دست کم کوششی عظیم به کار بسته است تا از آراء خود چنین فلسفه ای بسازد. او برای این منظور در *لویاتان* که مهمترین کتاب اوست می کوشد تا مطالب خود را با دقت و نظم بیان کند و از جمله مقصود خویش را از اصطلاحات مهم سیاسی همچون قدرت و آزادی و قانون و حق و تعهد و حاکمیت توضیح می دهد و اگر چه در همه جای کتاب، این اصطلاحات را به معنای یکسان به کار نمی برد و گاه مطالب متناقض می گوید لیکن در فهم سخنانش کمتر مشکلی رخ می نماید و جهت کلی استدلالش هم اغلب روشن است. حاصل سخن هابز در *لویاتان* این است که افراد اگر بخواهند در جامعه از امنیت کامل برخوردار شوند و رعایت قوانینی که هدف آنها ایجاد امنیت است به زینشان تمام نشود باید همه اختیارات خود را به یک فرد یا به مجمعی از افراد واگذارند (عنایت، ۱۳۹۰). به اعتقاد هابز برای رسیدن به چنین اصولی انسان ها باید در کنار هم در صلح و آرامش زندگی کنند. و تحقق چنین امری مبتنی بر یکسری عواطف انسانی است که فقط با پایبندی به اصول و قوانین دست یافتنی است. هابز در *لویاتان* بیان می کند که اگر انسان ها بخواهند قوانین را رعایت کنند باید انگیزه ای داشته باشند و این انگیزه هم زمانی محقق خواهد شد که انسان ها قدرت و اختیار فرمانروایی را به یک فرد یا جمعی از افراد بسپارند.

آراء هابز در باب مفهوم آزادی

ردپای دغدغه هابز نسبت به آزادی را می توان در آثار متعدد او، حتی در اولین اثرش، عناصر قانون، مشاهده نمود. هابز برای بحث درباره آزادی فراتر از این عمل کرد و در یک اثر جداگانه تحت عنوان درباره آزادی و ضرورت با تفصیل بیشتر در مورد آن قلم زنی کرد. او سپس در اصول فلسفه سیاست و لویاتان، آزادی را با رویکرد متفاوت مورد بحث قرار داد و برداشت خویش را از آن بیان داشت. بحث او درباره آزادی شامل بحث درباره وجود آزادی انسان ها در وضع طبیعی، حد و مرز و مزایا و معایب آن در وضع طبیعی، آزادی در سایه حکومت و شهریار، محدودیت ها و دلایل آن می گردد. هابز درباره آزادی می نویسد: «منظور من از آزادی آن است که در برابر آزادی مفروض برای انسان طبق قانون بدون ضرورت، ممانعتی وجود نداشته باشد؛ یعنی مانع و رادعی بر سر راه آزادی طبیعی نباشد؛ مگر آنچه که برای خیر جامعه و دولت ضرورت دارد». بنابراین هابز قبل از هر چیز انسان را تابع قانون طبیعی می داند. این بدان معناست که انسان آزاد است هر کاری بکند؛ مگر اینکه قانون طبیعی را نقض کند. او جامعه و دولت را به عنوان مورد مشخصی که می توان دلایلی برای محدود ساختن آزادی انسان یا سلب کامل آن باشد را ذکر می کند (Hobbes, 1839). معذالک به عقیده هابز مفهوم آزادی را می توان به یک میزان در مورد موجودات غیر عقلانی، غیر جاندار و عقلانی بکار برد. زیرا هر چیز که آن چنان مقید یا محاط شده باشد که نتواند جز در درون فضای محدودی حرکت کند و آن فضا به واسطه مخالفت برخی اجسام بیرونی محدود شده باشد، می گوئیم که آن چیز آزادی حرکت ندارد. به همین سان، درباره همه موجودات زنده وقتی به واسطه دیوار یا غل و زنجیر محبوس یا محدود شده باشند؛ و درباره آب وقتی که به دیواره های پیرامون رودخانه و یا در ظرفی محدود شود و نتواند خود را در فضای

گسترده تری پخش کند، می گوئیم آزاد نیستند به شیوه ای حرکت کنند که در صورت فقدان آن موانع خارجی حرکت می کردند. اما وقتی مانع حرکت در ساختار خود آن چیز باشد، نمی گوئیم که آن چیز فاقد آزادی است بلکه می گوئیم که قدرت حرکت ندارد همانند سنگی که راکد افتاده است یا کسی که به علت بیماری زمین گیر شده است. انسان آزاد کسی است که در اموری که می تواند با تکیه بر قوت و دانش خود، عملی انجام دهد، بدون آن که مواجه با مانعی باشد، آن چه را که می خواهد انجام دهد. اما وقتی کلمات آزاد و آزادی درباره هر چیز جز اجسام به کار برده شوند، چنین کاربردی نادرست است؛ زیرا آن چه قابل حرکت نباشد، قابل ممانعت از حرکت هم نیست؛ و بنابراین وقتی گفته می شود که راه آزاد است، منظور آزادی راه نیست بلکه آزادی کسانی است که بدون اجبار به توقف در آن راه می پیمایند. و وقتی می گوئیم هدیه «آزاد» است، منظور «آزادی» خود هدیه نیست بلکه آزادی هدیه دهنده است که در اعطای آن به هیچ قانون یا میثاقی مقید نیست. همچنین وقتی ما آزادانه سخن می گوئیم منظور آزادی صدا یا ادای سخن نیست بلکه آزادی کسی است که هیچ قانونی او را وادار نکرده غیر از سخنی که گفته است، بگوید. سرانجام در واژه اراده آزاد هیچ گونه آزادی برای اراده، میل یا خواهش استنباط نمی شود بلکه منظور آزادی انسان است، به این معنی که آنچه وی اراده، میل و یا خواهش انجام دادنش را داشته باشد با مانعی مواجه نگردد (لویاتان، ۱۳۹۵). آدمیان در همه اعمالی که قانون مجاز می دارد آزادند تا آنچه را که عقل خودشان حکم می کند در مورد آن چه بیشترین سود را برایشان در بردارد، انجام دهند. زیرا اگر ما آزادی را به معنای لغوی آن یعنی آزادی جسمانی یا آزادی از بند و زنجیر و زندان بگیریم، در آن صورت این همه تقاضای پرهیاهوی آدمیان برای آزادی به این معنی، که از آن آشکارا برخوردارند، بیهوده و عبث می بود. همچنین اگر آزادی را به معنی معاف و مستثنا شدن از شمول قوانین بگیریم، به همان سان این همه تقاضای آدمیان برای آن نوع آزادی که به موجب آن همگان بتوانند صاحب اختیار مطلق زندگی خود باشند، بیهوده می نمود. و هر چند چنین تقاضایی بیهوده عبث به نظر برسد، انسان به هر حال خواهان آن است؛ غافل از اینکه قوانین قدرتی ندارند تا از آدمیان حراست کنند، مگر آنکه به ضرب شمشیری که در دست کسی یا کسانی باشد به مرحله اجرا گذاشته شوند. بنابراین اتباع تنها در کارهایی آزادی دارند که حاکم انجام آن ها را در جهت تنظیم زندگی ایشان مجاز داشته باشد: مانند آزادی خرید و فروش و آزادی در عقد هر قرارداد دیگری با یکدیگر، آزادی در انتخاب مسکن، نوع خوراک، کار و پیشه و تعلیم و تربیت فرزندان به شیوه دلخواه خودشان و نظایر آن (لویاتان، ۱۳۹۵). هابز آزادی را به دو نوع تقسیم می کند: آزادی طبیعی که انسان ها در وضع طبیعی از آن بهرمنند هستند و آزادی مصنوعی که انسان ها در وضع مدنی و در سایه حکومت حاکم از آن برخوردار هستند. بعد از پی بردن به طرفداری سرسخت هابز از حکومت مطلقه و ملزم نبودن آن به پاسخگویی به اتباع، یکی از پرسش هایی که در ذهن مخاطب خلق می شود این است که با توجه به اینکه هابز همه چیز، حتی بدن های افراد تحت حاکمیت حاکم را متعلق به او می داند و از دیگر سو خواستار تعهد بی قید و شرط اتباع به تبعیت از حاکمیت و خودداری از مقاومت در برابر او می شود، آیا اتباع در سایه این حاکم مطلق، از کمترین آزادی برخوردار است یا خیر؟. هابز با آنکه طرفدار حکومت مطلقه و واگذاری بی قید و شرط تصمیم گیری به حاکم است. برای اتباع تحت حاکمیت حاکم مقتدر نیز آزادی هایی را قائل است. او در تأثیرگذارترین اثر خود، لویاتان، تنها به طرح ضرورت حکومت یکپارچه، مقتدر و مطلقه نمی پردازد؛ بلکه یک فصل کامل آن را به آزادی اتباع حکومت مورد نظرش اختصاص می دهد. آنچه که هابز از آن به عنوان آزادی اتباع، یعنی آزادی در وضع مدنی یاد می کند، اعمالی است که اتباع

حق دارند و می‌توانند در سایه حاکمیت مقتدر و یکپارچه انجام دهند. در جمع بندی نظر هابز درباره آزادی می‌توان گفت که از دیدگاه او آزادی طبیعی به معنای فقدان قدرت بیرونی در انجام کاری است که فرد می‌خواهد انجام دهد. هابز معتقد بود که مردم باید میزانی آزادی داشته باشند و این مسئله ای مربوط به حقوق مردم نیست، زیرا مردم هنگام گذاشتن قرار اجتماعی و آفریدن حکمران حقوق را از خود سلب کند؛ بلکه مسئله به سادگی این است که فرمانروای آزمند و مداخله گر ممکن است هدف های معینی را نقص کند، سبب نارضایی شود؛ و نارضایی از استبداد انقلاب به بار می‌آورد. به نظر هابز آزادی ارزش بیشتر عملی دارد تا اخلاقی، اما با اهمیت است. حکمران که فرمان می‌دهد، این فرمان دادن مبتنی بر حق شفعه است. اگر حکمران بر زمینه ای ادعای نظارت کند که مردم قبلاً در آن زمینه آزادی عمل داشتند، این آزادی از بین می‌رود؛ زیرا نباید در برابر خواست، و فرمان حکمران مخالفت کرد و اعتراض نمود. از سوی دیگر، مردم آزادند هر آن چه را که حکمران قدغن نکرده است انجام دهند. هابز معتقد بود چنین نظری درباره قانون، ردیفی آزادی های فردی به مردم می‌دهد، از جمله: «آزادی خرید و فروش، بستن قرارداد، انتخاب مسکن و محل اقامت خود، خوراک خود، انتخاب شغل و مسیر زندگی خود و تربیت فرزندان خود آن طور که مناسب می‌دانند، و مانند آنها». افزون بر آن، حکمران خردمند با دانستن این که اگر منصفانه و عادلانه حکومت نکند مردم را به وضع طبیعی برخواهد گرداند، منصفانه فرمانروایی خواهد کرد. فرمانروایی قانون بیشتر ضرورتی عملی است تا تکلیف اخلاقی حکمران. فرمانروایی استبدادی و خودکامه حکمران بنیاد دولت را نابود می‌کند. اما هابز بیشتر به امنیت توجه دارد تا آزادی. هدف او حفاظت از مشترک المنافع دولت و قدرت حکمران است. اگر دولت شکست بخورد، اگر قدرت حکمران سقوط کند، انسان ها به سهمگین ترین سرنوشت ها، یعنی به زندگی در وضع طبیعی محکوم خواهند شد. هابز به آن روشی که ماکیاولی را به یاد می‌آورد، فهرستی از گمان های خطر را فراهم آورد که اگر عملی شوند سبب ضعف یا نابودی دولت خواهد شد. نخست این گمان است که حکمران نظارتی را که اعمال کرده و حق داشته است اعمال کند، سست نماید. این کار ممکن است به طور موقت نتیجه رضایت بخشی داشته باشد، اما تضعیف نظارت حکمران خطر بزرگی است، زیرا مردم گمان خواهند برد که خود حق نظارت حکمران منسوخ شده است. بنابراین از واگذاری دوباره قدرت به حکمران بشدت ناراضی خواهند شد، بویژه بدان سبب که به آزادی که با سستی مدیریت همراه است عادت خواهند کرد.

دومین گمان خطر، این آموزه فتنه گرانه است که «هرکسی قاضی خوب و بد اعمال خود است.» چنین روش قضاوتی در وضع طبیعی وجود داشت و هیچ چیز بیشتر از پذیرش عمومی این اصل خطرناک موجب بازگشت سریع به آن وضع نخواهد شد. خطر دیگری که باید رفع شود، این عقیده است که انسان نباید به خلاف وجدان کاری کند. وجدان فقط یک قضاوت است و ممکن است پر خطا باشد. راه حل این مسئله اطاعت از قانون است، «زیرا قانون وجدان عمومی است» قانون خواست هر کس نیست، بلکه اراده حکمران است (عالم، ۱۳۹۱).

کلیات فلسفه سیاسی جان استوارت میل

جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف سیاسی و اقتصاددان و سیاستمدار بریتانیایی است. وی فرزند نخست از شش فرزند جمیز میل و هریت باروز بود. آموزش و تحصیلات وی تحت نظر پدرش و با همکاری و دستگیری فرانسیس پلپس (Fran's Place) و جرمی بنتام (Jeremy Bentham) صورت گرفت بطوری که بعدها رهبر فکری رادیکال‌های فلسفی شد. گرچه بطور کامل امیدهای آنان را برآورده نکرد چرا که چندان با مواضع رادیکال و نظریه رادیکالیسم پد خود و جرمی بنتام در سالهای دو دهه ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ همخوانی و همدلی نداشت، لیکن نوعی تفوق و برتر فکری شگرف و شگفت انگیزی نسبت به همگنان و معاصران خود داشت.

در سن پنجاه سالگی دو اثر مهم وی یعنی *دستگاه منطق* (۱۸۴۳) و *اصول اقتصاد سیاسی* (۱۸۴۸) کتابها و منابع درسی تثبیت شده دانشگاههای باستانی بودند. کتاب مهم دیگر وی یعنی *درباره آزادی* (۱۸۵۹) گرچه همانقدر که مایه الهام خیلی‌ها شده بود موجب وحشت خیلی‌ها نیز شده بود، اما در عین حال تقریباً در سطح جهانی به عنوان شاهکار مورد پذیرش قرار گرفته بود. میل بطور جدی و همه جانبه دغدغه و آفری بابت دفاع از آزادی در یک جامعه دموکراتیک را داشت و این مسئله همواره ذهن او را به خود مشغول داشته بود. یکی از عناصر دفاع وی از آزادی را می‌توان در تعهد وی برای باز تفسیر مطالب فایده‌گرایی جست و جو کرد؛ در حالیکه پیشینیان وی در مطلوبیت (یوتیلیتی) جایگاه وسیع ولی نه محوری و کانونی برای آزادی قایل بودند، میل عقیده داشت که عمده‌ترین عامل در ایجاد سعادت و شادکامی، شخصیت تکامل یافته است و عمده‌ترین نیاز چنین شخصیتی نیز "آزادی" است. بنابراین از نظر وی آزادی شالوده و سنگ بنای سعادت و شادکامی است که توسط شخصیت تکامل یافته ممکن و میسر می‌گردد:

آزادی بخشی از سعادت (happiness) است و جزء لاینفک و اصلی الزامی در فرایند جست و جو برای اشکال و قالبهای جدید سعادت محسوب می‌شود.

نویسندگان و متفکران بعدی عمده دغدغه و فکر و ذکرشان معطوف "اثبات اصل مطلوبیت" توسط میل بود؛ ولی نویسندگان و متفکران مذکور این واقعیت را نادیده می‌گرفتند که مسئله "اثبات" اهمیت چندانی برای میل نداشت؛ در حالیکه تعهدش برای نزدیک ساختن و آشتی دادن مطالبات مربوط به آزادی فردی با مطالبات رفاه عمومی و همگانی اهمیت بسیار عظیمی داشت. بر همین مبنا روشن‌ترین و شیواترین دفاع میل از آزادی را می‌توان در کتاب *درباره آزادی و انقیاد زنان* یافت. در کتاب *درباره آزادی* از "یک اصل بسیار ساده" دفاع می‌کند. این اصلی که: جامعه نمی‌تواند افراد ناراضی (بی تمایل) را به قهر و اجبار وادارد مگر در دفاع از خود. بنابراین به زعم وی پدرسالاری (پاترنالیسم) مطلقاً نامشروع و غیر قانونی است. قوانین "اخلاقی" مطلقاً ناموجه و نامشروع است؛ گرچه میل خود را در قالب چنین تعبیری بیان نمی‌کند. اینکه آیا دفاع از چنین موضع مطلق بر مبنای فایده‌گرایانه امکان‌پذیر است یا خیر، بسیار محل ایراد و مناقشه است. اما نکته بدیهی این است که میل شخصاً هر گونه اقدام یا تلاش برای دفاع از آن بر مبنای "حق طبیعی" برای آزادی را رد می‌کرد. در اصل، استدلال منفی این است که درک صحیح و فهم مناسب از اخلاقیات و زندگی اجتماعی نشان می‌دهد که ممنوعیت یا ممانعت را تنها

می توان به عنوان نوعی اقدام دفاعی توجیه کرد؛ و استدلال مثبت نیز مبین این نکته است که در همه خوبی ها و خیرهای بزرگ زندگی مستلزم پاره ای تجربیات زندگی روزمره و آزادی فردی است (Miller, 1987).

مفهوم آزادی نزد جان استوارت میل

دیدگاهها و نقطه نظرات جان استوارت میل درباره آزادی از جمله برجسته ترین و معتبرترین الگوی کلاسیک (نظریه کلاسیک مرکز تضارب آرا و برخورد عقاید): (Market place of ideas theory) در این باب محسوب می شود. میل استدلال می کند که حقیقت (یا بهترین چشم اندازها یا راه حل ها) را می توان از طریق مناقشه جدی مستدل، آزاد از دخالت دولت یا حکومت کشف و آشکار کرد. جان استوارت میل ضمن دفاع از این نظریه استدلال می کند که در اینجا امکان وجود سه وضعیت قابل تصور است:

- ۱) اگر یک بدعت آمیز در بردارنده حقیقت باشد و ما آن را سرکوب کنیم، شانس مبادله صدق (حقیقت) با خطا را از دست می دهیم.
- ۲) اگر افکار و عقاید پذیرفته شده (مورد قبول و متداول) (received) و معارض هر کدام در بردارنده بخشی از حقیقت باشند، در برخورد آنها طی بحث آزاد بهترین ابزار برای کشف حقیقت در هر یک از آنها فراهم می کند.
- ۳) حتی اگر دیدگاه کفرآمیز کاملاً غلط و اشتباه باشد و آیین رسمی یا خفیف واجد کل حقیقت باشد. این خطا وجود دارد که حقیقت پذیرفته شده و مورد قبول به سبک تعصب یا عقاید کهنه و مهجور برگزار شود، معنای آن به فراموشی سپرده شود، یا سست و تضعیف شود، و بنابراین، حقیقت مزبور برای همیشه ناکارآمد خواهد بود (Baker, 1989).

مداخله در حقوق دیگران

منطق نهفته در پس برخی استدلال های اقامه شده در خصوص دیدگاه ها و نقطه نظرات مرتبط با آزادی و حقوق فردی در واقع مبتنی است بر پاره ای استنباط ها و استنتاج های جان استوارت میل در باب مفهوم آزادی بطور عام (که بعضاً در تقابل با دفاع ویژه میل از آزادی بیان قرار می گیرد). میل عقیده داشت که تنها غایتی که انسان ها (ابناء بشر)، بطور فردی یا جمعی در ممانعت از آزادی عمل هر یک از اعضا (گروه یا جمع) خود محقق و مجاز به آن هستند، حمایت و حراست از خود است... تنها هدفی که برای تحقق آن می توان قانوناً قدرت را بر هر یک از اعضای فرهیخته و متمدن، علیرغم اراده وی، اعمال کرد، ممانعت و جلوگیری از اضرار و آسیب رساندن به دیگران است... تنها بخش از رفتار و اعمال هر فرد که وی بابت آن در قبال جامعه مسئول و پاسخگوست، رفتار و اعمالی است که راجع و ناشر به دیگران است (Baker, 1989). استوارت میل معتقد بود که پیشرفت سیاسی و اجتماعی تنها در نتیجه بهتر شدن افراد ممکن است صورت بگیرد و بهتر شدن افراد تنها در صورتی میسر است که آزادی داشته باشند تا استعدادهای خود را پرورش دهند و به کمال برسند. رسیدن به کمال

فردی همان نمو و شکوفایی «فردیت» یعنی نمو صفاتی است که فردی را از فرد دیگر ممتاز می‌کند. در نظر میل چیزی مهمتر از این نیست که اجتماع اوضاع و احوالی فراهم کند که فرد بتواند استعدادهای خود را تکمیل کند و بروز دهد. چنانکه مهمترین وظیفه باغبان آن است که موانع را بر طرف کند و اوضاع و احوالی ایجاد نماید که هر درخت بتواند درختان بتوانند در نوع خود درخت کاملی شود، در اجتماع نیز چنین است. در اجتماع کامل، تنوع ذوقها و تنوع استعدادها و در نتیجه تنوع افراد وجود خواهد داشت. شرط اساسی چنین پیشرفتی آزادی است و بنابراین تأمین آزادی باید یکی از مهمترین هدفهای کسانی باشد که خواهان بهبود اجتماع هستند. زمانی ستمگری سیاسی مهمترین نوع ستمگری بود. حکمرانان به قهر و غلبه بر جان و مال مردم مسلط می‌شدند و با آنان آنچه می‌خواستند می‌کردند. در زمان میل این نوع ستمگری در انگلستان کم شده بود و اختیار امور در دست مجلس قانونگذار بود. بنابراین مسئله مهم در حفظ آزادی افراد جلوگیری از ستم دولت نبود. اما در حکومت دموکراسی و اصولاً در هر حکومت دیگر، نوعی ستمگری دیگر نیز می‌تواند وجود داشته باشد که ممکن است آسیب آن از ستمگری فرد حکمران کمتر نباشد. کسانی که با وضع اجتماع انگلستان آشنایی دارند و نفوذ سنت و در بعضی قسمتها نفوذ دین را در زندگی اجتماعی مردمان آن کشور دیده اند، می‌توانند حس کنند مسئله ای که میل طرح کرده است از مسائل واقعی اجتماع است (صناعی، ۱۳۹۳).

میل از تأثیر سنت و عادت یا دقیقتر بگوییم از ستمگری سنت و عادت، نیک آگاه بود. در نظر او کسی که از نعمت عقل بهره مند است مجاز نیست کورکورانه رسم و عادت را که خلاف حکم صریح عقل اوست بپذیرد. مرد خردمند ملزم است آداب و رسومی را که در اجتماع به ارث برده است در ذهن خود وزن کند و بسنجد و نیک و بد آن را از هم جدا کند و آنچه را عقل او نمی‌پسندد، به دور اندازد. اما اشکال کار در اینجاست که عده خردمندان در اجتماع بسیار کم است. میل پایبند عوام فریبی نیست و تحقیر خود را برای «توده های سفیه» صریحاً اظهار می‌دارد.

وقتی از آزادی صحبت می‌کند، می‌داند بهره مندی از آزادی وقتی ممکن است که افراد از حداقل ممکن تربیت و بصیرت برخوردار باشند و بتوانند بی جنجال و جدال گرد هم آیند و نیک و بد خود را روشن کنند. اگر چنین نباشد آزادی منجر به اغتشاش خواهد گردید و حکومت به دست اراذل و اوباش خواهد افتاد. راه حل میل برای مسائل مربوط به رابطه فرد و حکومت عبارت بود از حکومت نمایندگی. او در نوشته خود به نام رساله درباره آزادی به مسئله دیگری پرداخت که در دوره های جدیدتر حتی مناسبت مهمتری داشت: مسئله آزادی فرد در خود جامعه. میل نگران بود مبدا جامعه بزرگ و انحصارگر در حال رشد در محیط صنعت گرایی فرد را بیشتر از حکومت در خطر قرار دهد. می‌توان گفت که نظریات میل در این باره توجه دقیقتر از دیگر نظریات او را لازم دارد. صمیمیت، حتی احساسات نهفته در واژه های میل در درباره آزادی دلالت می‌کند بر اینکه او به این نوشته بیشتر از نوشته ه های دیگر خود توجه داشت.

میل گفت این کتاب درباره «نوع و حدود قدرتی که جامعه می‌تواند به صورت مشروع نسبت به فرد اعمال کند» بحث نماید. در گذشته تضاد بین آزادی و اقتدار متضمن ستیز بین مردم و حکومت، و آزادی به معنای آزادی از حکومت بود. اما با رشد اندیشه دموکراتیک و وجود نظام نمایندگی این موضوع اهمیت خود را از دست داده است و اینک می‌توان با حفظتهای

گوناگون قانونی ستمگری حکومت را محدود کرد. اما ممکن است جامعه هم ستمگر باشد و برای این کار هم لازم نیست بر کارگزارهای حکومتی خود متکی باشد. جامعه روشهای بسیار مؤثر خاص خود را دارد. او در این باره نوشت:

«اجتماع خود می تواند مستقلاً به خود رخصتها و اجازتها دهد و اگر رخصت ناروا به خود دهد و در اموری که نباید دخالت کند، نتیجه آن یک ستمگری اجتماعی می شود که مهیب تر از بسیاری انواع ستمگریهای سیاسی است. و هر چند کیفیهای شدید با آن همراه نیست بسط و نفوذ آن بیشتر است و در جزئیات زندگانی اشخاص رخنه می کند و روح مردمان را زندانی می سازد. پس برای مردمان کافی نیست که خود را از ستم حکمرانان محفوظ بدارند، همچنان لازم است که از ستمگری احساسات و عقاید اکثریت نیز در امان باشند. ستمگری اکثریت هر چیز را که با راه و رسم او هماهنگ نیست تباہ می کند و راه رسم خود را بر دیگران تحمیل می نماید و از کمال طبیعی سعادت فرد جلوگیری می کند. دخالت مشروع اکثریت در آزادی و استقلال اقلیت حدی دارد و یافتن این حد و حفظ اقلیت در مقابل اکثریت همانقدر برای ایجاد حکومت خوب لازمست که حفظ افراد در مقابل ستم حکمرانان خود» (عالم، ۱۳۹۱). موضع میل را روشنتر از گفته خود او نمی توان بیان کرد. جامعه همین طور حکومت، قواعدی را مقرر می دارند، و جامعه ضمن آنکه نمی تواند ناهماهنگیها را مانند حکومت مجازات کند، با این حال ناهماهنگی یا جرمها را بشدت کیفر می دهد. در انجام مجازاتها جامعه و حکومت دقیق و پیگیرند. از صلاحیت جامعه کمتر می توان فرار کرد، صلاحیتی که گسترده تر از صلاحیت حکومت است. اگر اکثریت جامعه درباره معیارهای معین طرز رفتار توافق کنند، این توافق به آنجا می کشد که اخلاق با پیشداوریهای خاص جامعه معادل شمرده شود و آنها که طبق آن معیارها زندگی نمی کنند بیرحمانه مجازات شوند. میل گفت همه می دانند که آزادی مطلق برای فرد در جامعه ناممکن است. اما مسئله این است کجا باید بین آنچه شخص حق دارد انجام دهد و آنچه جامعه حق دارد او را از انجام آن بازدارد، خط درست کشید. باید معیاری به وجود آورد و با آن معیار درباره کشاکش بین این منافع داوری کرد. میل این معیار را معرفی کرد:

«تنها منظوری که برای آن آدمیان حق دارند به صورت فردی یا اجتماعی در آزادی عمل فرد یا افراد دیگر مداخله کنند، حفاظت و دفاع از نفس است. به عبارت دیگر در جامعه متمدن اجبار و زور وقتی ممکنست نسبت به فردی به کار رود که منظور از آن جلوگیری از آسیب رسانیدن او به دیگران باشد. اما حتی حق ندارند نسبت به کسی اعمال زور کنند بدان منظور که خیر و صلاح خود او را تأمین کنند» (عالم، ۱۳۹۱).

در اینجا میل اصل «خطر روشن و حاضر» را پذیرفت. جامعه می تواند اگر لازم باشد اقدامات خود را برای حمایت از منافع جمع محدود کند. تضمینی نیست که محدودیت سبب هماهنگی می شود، یا از خود بازگیر بهره برد. میل می گفت کاملاً درست است که باید کوشید با استدلال فرد را از انجام کارهایی که اکثریت آنها را نادرست دانسته است مانع شد، اما نباید هیچ محدودیتی تحمیل کرد مگر در صورتی که اکثریت به واقع در معرض نوعی خطر باشد. میل گفت در حالی که برخی کارهای فردی آشکارا زیانبار است و باید قدغن شود، حوزه های مهمی از توجهات بشری وجود دارند که هرگز نباید در آنها محدودیت ایجاد کرد:

«میدانی که یاد شد میدان آزادی بشر است. اولاً شامل عرصه هوشیاری است و آزادی وجدان را به معنی وسیعش شامل می‌شود. آزادی فکر و احساس، آزادی مطلق عقاید و عواطف نسبت به هر چیز که باشد خواه نسبت به مطلب نظری و خواه عملی و خواه آزادی علمی و اخلاقی و دینی منظور باشد، همه را شامل است. ممکنست به نظر رسد آزادی بیان و نشر عقاید باید زیر عنوان دیگر بیاید زیرا از آن دسته اعمال انسانی است که اثرش به دیگران می‌رسد اما این نوع آزادی همان قدر مهم است که خود آزادی فکر کردن و بهمان دلائل مهم است و آزادی بیان از آزادی عقیده جداشدنی نیست. دوم آنکه از لوازم اصل کلی که بیان شد آزادی ذوق و آزادی دنبال کردن پیشه است. یعنی آزادی اینکه نقشه زندگی را چنانکه با منش ما سازگار باشد طرح کنیم و هر چه دلمان می‌خواهد بکنیم و نتیجه آن هر چه می‌خواهد باشد از جانب دیگران مادام که به آنها آسیبی نرسانیده ایم، مانعی در راه ما گذشته نشود هر چند تصور کنند آنچه ما می‌کنیم ابلهانه است یا ناشی از خبث طبیعت ماست یا بکلی بر خطاست. سوم آنکه از آزادی هر فرد، آزادی عده ای افراد که با هم متحد شده باشند نتیجه می‌شود. افراد آزادند که برای هر منظوری که بخواهند با هم گروهی تشکیل دهند به شرط اینکه به دیگران آسیبی نرسانند» (عالم، ۱۳۹۱).

استوارت میل از آزادی زیر سه عنوان بحث می‌کند:

نخست آزادی اندیشه و بیان، دوم آزادی ذوقها و سلیقه‌ها و سوم آزادی اجتماعات که از نتایج آزادی افراد است.

در آزادی اندیشه و بیان بسیار روشن، صریح و داد سخن می‌دهد. می‌گوید چون همه آدمیان خطا پذیرند هیچ کس حق ندارد عقیده مخالف را خاموش کند؛ زیرا عقیده تازه ای که مخالف عقیده مرسوم است، یا حقیقت است یا از حقیقت بهره ای دارد یا خلاف حقیقت است. اگر عقیده ای که آن را خاموش می‌کنیم عین حقیقت باشد، نه تنها با خاموش کردن آن نسبت به صاحب عقیده جنایت کرده ایم بلکه نسبت به سایر افراد آدمی و نیز نسبت به نسلهای آینده جنایت کرده ایم؛ زیرا حقیقت نجات دهنده آدمی است و با خاموش کردن آن از آدمیان رهاکننده آن را گرفته ایم. اگر نیمی از حقیقت باشد باز حکم همان است. اما به فرض اینکه عقیده ای که آن را خاموش می‌کنیم خلاف حقیقت باشد و به فرض اینکه ما خطا پذیر نباشیم و بدانیم که این عقیده خلاف حقیقت است، باز خاموش کردن آن گناه است؛ زیرا وجود آن لازم است تا حقیقت در برخورد با آن جلوه و تابناکی بیشتری پیدا کند و هم بدان علت که اگر در میدان دشمنی نباشد، سربازان به سستی می‌گرایند و نیروی خود را مهمل می‌گذارند تا به حدی که قدرت دفاع از خود را از دست می‌دهند. حقیقت نیز اگر پیوسته با دشمن در مبارزه نباشد، تابناکی و اثربخشی خود را در ذهن مردمان از دست می‌دهد. به این علت است که ادیان مهم در دوران ابتدایی خود نفوذی که در مغز و دل پیروانشان داشتند، بیشتر از وقتی بوده است که سلطه خود را برقرار کرده و دشمنان را از میدان به در برده اند. از اینکه بگذریم با هیچ اصل و میزانی موجه نیست که کسی عقیده خود را با زور بر دیگری تحمیل کند (صناعی، ۱۳۹۳). یکی از زیباترین قطعات کتاب میل، جایی است که از کشتن سقراط و بردار کردن عیسی و قتل و عام عیسویان سخن می‌گوید. نشان می‌دهد که تعصب در عقیده، یعنی خود را از خطا مصون داشتن به راحتی می‌تواند چه زبانهایی جبران ناپذیر به اجتماع برساند. میل با نیروی تمام به دفاع از فردیت و حقوق و آزادی های فردی بر می‌خیزد.

منظور او از فردیت تحقق یافتن و به کمال رسیدن استعدادها و ذوقها و سلیقه های فردی است. در نتیجه تجلی و بروز این استعدادها و ذوقهای فردی، تنوع و گوناگونی در جامعه پیدا می شود و موجبات رشد و پیشرفت و غنای فرهنگ و تمدن فراهم می شود. در اجتماعی که میزان و معیار رفتار افراد ذوق و سلیقه فردی شان نیست بلکه سنت و آداب اجتماع است، مهمترین عامل خوشبختی فرد مفقود است. آزادی برای نمو فردیت کسان ضروری است و فردیت نه تنها خیر فردی است بلکه خیر اجتماعی نیز هست. اما نکته بدیهی این است که کسی نمی تواند منکر شود که آزادی افراد حدودی دارد. این امر وقتی اهمیت پیدا می کند که صحبت از آزادی عمل است. در میدان عمل، آزادی فردی را حق مساوی فرد دیگر بر آزادی محدود می کند. درباره حدود آزادی میزانی که میل به دست می دهد این است: آزادی عمل ما در کارهایی که صرفاً به خود ما مربوط است، نامحدود است و از این قبیل است آزادی در ذوق و سلیقه و اعتقادات از هر قبیل باشد و اعمالی که نتیجه آن صرفاً به خود ما بر می گردد. اما وقتی به اعمالی می رسیم که نتیجه آن به دیگران سرایت می کند، آزادی ما محدود می شود. ما آزاد نیستیم کارهایی بکنیم که موجب زیان و آسیب دیدن دیگران شود و اگر چنین آسیب و زیانی به دیگران برسانیم، اجتماع حق مداخله و حق تنبیه و کیفر دادن ما را خواهد داشت (صناعی، ۱۳۹۳). جان استوارت میل به مقتضای انگاره های لیبرالیستی اش بر اولویت آزادی و اصالت فرد و تقدم آن بر جامعه پای می فشرد و بر این اعتقاد بود که فرد، پیش و بیش از جامعه اهمیت و اصالت دارد و از این رو، دولت ها نباید با مداخله در حوزه های شخصی، مانع خودشکوفایی افراد شوند، بلکه باید افراد را در گزینش و پی گیری آرمان ها و اهدافی که بدان ها راغب اند و در اتخاذ شیوه ها و شرایط زندگی، آزاد و صاحب اختیار بگذارند. در نظر او، آزادی تنها ارزش یا دست کم در صدر ارزش هایی است که هر دولتی باید پاسدار و پاسبان آن باشد و هیچ نهاد حاکمیتی و حتی عرف، سنت، ایدئولوژی یا داکترین و آیین رایج در معنای فراگیر آن، یا حتی فرهنگ جامعه نیز نباید بر آزادی، اهداف، اراده و خواست افراد در گزینش و پذیرش ارزش ها و هنجارها مقدم شود. او برخلاف این قاعده که "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو"، همواره از هم رنگ شدن بی چون و چرا یا جامعه و تعصب ورزی های جمعی ناخوشنود بود و آنچه را استبداد، زورگویی و عرف و اکثریت می نامید به مثابه مانعی بر سر آزادی های فردی و گونه ای از خودکامگی جمعی می انگاشت (Mill, 2003). میل بیش از همه بر خود آیینی، خودشکوفایی و آزادی فردی تأکید می کرد و از این رو، همواره از تسلط دولت و حکومت بر حوزه های خصوصی شهروندان هراس و وا همه ای وسواس گونه داشت و قیّم مآبی، پدرسالاری و تحمیل یک شیوه زندگی یا باورهای رایج بر شهروندان را به شدت محکوم می کرد. آزادی هر فرد باید محدود به آن باشد که به دیگران آسیب نرساند. اما اگر از عمل او به دیگران آسیبی نرسد و صرفاً به خودش مربوط باشد، طبعاً عقیده و عمل او نیز باید آزاد باشد؛ لذا احدی هیچ کس حق مزاحمت برای او را ندارد. آدمیان مصون از خطا نیستند. حقایقی که بدان اعتقاد دارند اغلب بیش از نیمی از حقیقت نیستند. وحدت عقیده در میان مردمان، جز در مواردی که واقعاً در اثر تحقیق و بحث آزادانه همه بدن رسیده باشند، مطلوب نیست و اختلاف عقیده در میان مردمان نه تنها بد نیست بلکه بسیار نیک و ضروری است. این اصول تا روزی که آدمی استعدادی بیش از آنچه اکنون دارد برای درک حقیقت پیدا کند، درباره اعمال آدمیان همان قدر صادق است که درباره عقاید آنها. همچنین تا زمانی که بشر کامل نشده است باید عقاید مختلف موجود باشد و باید آزمون انواع مختلف زندگی نیز آزاد باشد. انواع خلق و خواها، مادام که از آنها آسیبی به غیر نرسد، باید فرصت تجلی داشته باشند. ارزش روشهای مختلف زندگی باید به تجربه و عمل ثابت شود و اشخاص

این باید آزادی را داشته باشند تا همه روش‌ها را بیازمایند. کوتاه کلام آنکه در اموری که به دیگران مربوط نیست، فردیت باید میدان بروز و تجلی یابد. جایی که قانون و میزان کردار و رفتار افراد، خلق و خوی آنان نیست بلکه عادت و رسوم مردم دیگر است، در آنجا یکی از مهمترین عوامل خوشبختی آدمی و مسلماً مهمترین عامل پیشرفت اجتماعی مفقود است (صناعی، ۱۳۹۳).

میل در اثر خود با عنوان رساله درباره آزادی، بر استقلال خود بنیاد انسان تأکید می‌کند. او می‌پذیرد که هر شخص را منافع و مصالحی است که ممکن است که ممکن است جسمانی یا اخلاقی باشد، اما این همه، توجیهی برای مداخله کردن دیگران در کار او نیست. انسان موجودی آزاد است و از این رو نمی‌توان او را مجبور کرد که کاری را انجام دهد یا انجام ندهد، هر چند دیگرانی که معتقد باشند که انجام دادن آن کار به مصلحت انسان یا خیر! میل به این نتیجه می‌رسد که اینها جملگی دلایل خوبی هستند برای شماتت کردنش، برای مناقشه کردن با او، برای وادار کردنش به انجام دادن کاری یا خواهش کردن از او که آن کار انجام ندهد، ولی هیچ کدام دلیل خوبی برای مجبور کردن او به انجام کاری که مورد پسند او نیست وجود ندارد و هیچ کدام تنبیه او را در صورتی که برخلاف نظر دیگران عمل کرد، توجیه نمی‌کند (میل، ۱۳۶۳).

نتیجه‌گیری

با عنایت به بحث‌هایی که در خصوص آرا و نظرات هابز و میل درباره مفهوم آزادی و جایگاه و شأن و منزلت این دو مفهوم در فلسفه سیاسی این دو متفکر داشتیم، اینک در جمع بندی آن مباحث نکاتی را به اختصار بیان خواهیم کرد.

چنان که شرح آن گذشت مفهوم "آزادی" همانند دیگر مفاهیم موجود در دستگاه فلسفه سیاسی هر یک از این دو فیلسوف براساس پیش زمینه‌ها و در چارچوب بسترها و کانتکست‌های نظری و فلسفی معینی قابل ترسیم و قابل تحلیل و تبیین است. عمده این بسترها و کانتکست‌ها- چنان که در مقدمه بحث اشاره کردیم- عبارتند از: وضع طبیعی (State of Nature)، قانون طبیعی (Law of Nature)، حقوق طبیعی (Natural Rights)، قرارداد اجتماعی (Social Contract)، حاکمیت (Sovereignty).

هر یک از این مفاهیم در جای خود در فرایند ظهور، تکوین و صورتبندی و قوام و دوام یا ضعف و زوال و افول مفهوم آزادی در دستگاه هر یک از این دو فیلسوف نقش مهمی ایفا می‌کنند. مفهوم آزادی و اهمیت آن در دستگاه فلسفه سیاسی هابز را باید در بستر وضع طبیعی مورد لحاظ و بررسی قرار داد. به اعتقاد هابز، در وضع طبیعی آزادی نوعی جواز یا مجوز محسوب می‌شود. آزادی مدنی متکی و وابسته به دولت است و توسط دولت حمایت و تضمین می‌شود. وظیفه دولت حراست و ضمانت از آزادی مدنی است. آزادی عطیه و هدیه دولت است و دولت می‌تواند آن را به هر کس از اتباع و شهروندان خود که اراده نماید اعطا کند؛ زیرا قدرت اعطا و حق اعطای آن از آن دولت است. به همین نحو می‌تواند آن را فسخ و الغاء کند و از افراد باز ستاند. بنابراین به زعم هابز، شهروندان حق و اجازه ندارند که آزادی را علیه اقتدار دولت به کار ببندند. به عبارت دیگر از آزادی نمی‌توان علیه منافع و مصالح دولت استناد کرد.

به این ترتیب آزادی نزد هابز تابعی است از متغییر دولت، هر آن گونه و هر آنجا که دولت اراده و اقتضا کند، شاهین آزادی به پرواز در خواهد آمد: آزادی به مقتضای منافع و مصالح دولت و حکومت وابسته بوده و در گرو آن قرار دارد. اما در مقابل جان استوارت میل معتقد است که آزادی آن است که هیچ مانعی سد راهش نباشد؛ از نظر میل جامعه ای را می توان آزاد قلمداد کرد که تک تک شهروندان اش برای رسیدن به سعادت و خوشبختی مانعی نداشته باشند. به اعتقاد او پیشرفت سیاسی و اجتماعی هر جامعه تنها در گرو بهتر شدن تک تک افراد آن جامعه است و برای اینکه تک تک افراد آن جامعه بهتر باشند باید آزادی داشته باشند و استعدادهای خودشان را پرورش دهند، شکوفا کنند و در نتیجه به کمال مطلوب برسند. از نظر جان استوارت میل اجتماع باید شرایطی را فراهم کند که تک تک افراد بتوانند استعدادهای خودشان را نشان بدهند. او معتقد است که این امر زمانی محقق می شود که جامعه همانند باغبانی عمل کند که وظیفه اش آن است که شرایطی را فراهم کند تا هر یک از درختان و گیاهان بتوانند رشد کنند. میل معتقد است که تنها شرط رسیدن به این هدف مهم آزادی و تأمین آزادی است که باید یکی از مهمترین هدف های پیشرفت یک اجتماع باشد.

مراجع

۱. صناعی، م. (۱۳۹۳)، "آزادی فرد و قدرت دولت، (مقالاتی از هابز، لاک، میل و...)، تهران: انتشارات هرمس، چاپ ششم، ۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۲۵۸.
۲. عنایت، ح. (۱۳۹۰)، "بنیاد فلسفه سیاسی در غرب"، تهران: نشر زمستان، چاپ ششم، ۲۰۵-۲۱۲.
۳. عالم، ع. (۱۳۹۱)، "تاریخ فلسفه سیاسی غرب"، تهران: مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی اداره نشر وزارت امور خارجه، چاپ پانزدهم، ۲۵۲-۲۵۳-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵.
۴. میل، ج. (۱۳۶۳)، "رساله درباره آزادی"، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۴۳-۴۴.
۵. هابز، ت. (۱۳۹۵)، "لویاتان"، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ دهم، ۲۱۸-۲۱۹.
۶. Baker, c. Edwin (1989), Human Liberty and Freedom of Speech, (New York & Oxford: Oxford University Press). 4- 73.
۷. Hobbes, T, (1839), The English Works of Thomas Hobbes, Vol. Iv, S.W. Molesworth, Ed, London: Hohn Bohn, Retrieved .215.
۸. Miller, David (ed.), (1987), The Blackwell Encyclopedia of Political Thought (Oxford UK & New York USA: Blackwell). 341.
۹. Mill, John Stuart.2003. On Liberty. Rethinking the Western Tradition. New Haven: Yale University Press. 76- 149.